

رویاها

چکیده:

تعبیر خواب و تأثیر آن در زندگی واقعی انسان از روزگاران بسیار قدیم و در میان فرق و پیروان مذاهب مختلف مورد توجه بوده است. در گذشته‌های دور و در اسطوره‌ها نشانه‌های مجذوبی از توجه خاص مردمان به خواب و رؤیا و تعبیر و توجه آن وجود دارد. خواب از مجذوب‌ترین وسایل ارتباط انسانها با پروردگار است و طبیعی است که نیکمردان از لاین الهامها و القاها بتوانند فادلتنها را دریابند و ناگفته‌ها را بازگویند. مقاله حاضر بحثی است در زمینه خوابهای اعتقادی لاین حسام و بررسی اهمیت آنها در سرنوشت شخصیتها و نتیجه گیری از حولدنه و پيشامدها.

رؤیای صادق و بازتاب آن در خاوران نامه

همه در کشتی اند و در خوابند

خلق تا در جهان اسپانند

آنچه پیش آید از ثواب و عقاب^۱

تا روانشان چه بیند اندر خواب

تعبیر خواب و تأثیر آن در زندگی واقعی انسان از روزگاران بسیار قدیم و در میان فرق و پیروان مذاهب مختلف مورد توجه بوده است.

در گذشته‌های دور ایران، می‌خوانیم که شبی ضحاک مار دوش، خوابی هولناک می‌بیند که فردوسی آن را چنین باز می‌گوید:

به خواب اندرون بود با ارنواز

در ایوان شاهی، شی دیریاز

چنان دید کز کاخ شاهنشهان سه جنگی پدید آمدی ناگهان^۱
این مردان خوش قامت که از فرّ کیانی برخوردارند چنین به جنگ ضحاک
می روند:

دمان پیش ضحاک رفتی به جنگ نهادی به گردنش بر پا لهنگ
همی تاختی تا دماند کوه کشان و دوان، از پس اندر، گروه^۲

پس از تعبیر موبدان، ضحاک تلاشی مذبوحانه برای نابودی دشمن (فریدون) در
پیش می گیرد، ولی مشیت خدا بالاتر از تدبیر اوست و سرانجام خوایش به حقیقت
می پیوندد.

در سرگذشت انبیا نیز می خوانیم که فرعون به دنبال خوابی ناخوش و هراس آور،
قصد یافتن موسی و هلاک وی را می نماید؛ لیکن او هم چون ضحاک راه به جایی
نمی برد و آن خواب، همان گونه که رقم خورده است، تعبیر می شود.

خواب عزیز مصر هم در قرآن چنین آمده است: «وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ
سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعَ عِجَافٍ وَ سَبْعَ سُنبُلَاتٍ حُضِرٍ وَأَحْرَىٰ يَأْسَافٍ...»^۳ و می دانیم که این
خواب هم مطابق تعبیر یوسف^۴، جامه واقعت می پوشد.

سنایی غزنوی شاعر عارف قرن ششم نیز به حقیقت رؤیای صادقانه ایمان دارد و
بخشی از مثنوی عرفانی حدیقه الحقیقه را به تعبیر رؤیا اختصاص داده است.

مولوی هم بارها در مثنوی، به نمونه هایی از رؤیای صادق و صالح، اشاره می کند.
یکی از این موارد، «داستان پادشاه و کنیزک» است. در این داستان، از طیبی غیبی سخن
می گوید که شاه در خواب از ورودش آگاه می شود:

در میان گریه خوابش در ریود دید در خواب او که پیری رو نمود
گفت: ای شه! مژده! حاجات رواست گر غریبی آیدت فردا، زماست^۴

۱- فردوسی، شاهنامه، چاپ مسکو، اداره انتشارات «دانش» شعبه ادبیات خاور، جلد ۱، ص
۵۳ و ۵۴. ۲- همان جا.

۳- قرآن کریم، سوره یوسف، آیه ۴۳.

۴- جلال الدین محمد مولوی مثنوی معنوی، به تصحیح دکتر محمد استعلامی، انتشارات
زوار، چاپ پنجم، ۱۳۷۵، ص ۱۲.

و روز بعد، شاه با اطمینان از صدق رؤیا، در انتظار ورود حکیم غیبی، به منظر می‌آید:

بود اندر منظره شه منتظر تا ببیند آنچه بنمودند بپسر^۱
در خاوران‌نامه هم، توجه «ابن حسام» به رؤیای صادقه در خور تأمل است. سخن در این مقوله را با خواب خود شاعر که در شبی بهاری، فردوسی را در جبهه صوفیان، در باغی خرم می‌بیند، آغاز می‌کنیم:

خرامان به پای گل و نارون همی گشت فردوسی اندر چمن
بر او جُبهٔ صوف چون صوفیان ردایی فروهسته از پرنیان^۲
سخنان احترام‌آمیزی که ابن حسام به فردوسی می‌گوید، همان است که در بیداری هم در دل دارد و گویای ارادت، محبت و اعتقاد وی به استاد توس می‌باشد:

بدو گفتم ای اوستاد سخن بدادی به شهنامه داد سخن
زبان تو آب زلال است و بس بیان تو سحر حلال است و بس
دلت مخزن گنج دانشوری است تو را در سخن پایه برتری است...^۳
و سپس مریدانه از او می‌خواهد که:
برم بر بر خویش لختی بمال که در سینۀ توست عقد زلال^۴
و ادامه می‌دهد که:

دمی چند بودم در آغوش او برم بر بز و دوش بر دوش او
ز گفتارها خاطر م شاد کرد ز یادم برفت آنچه او یاد کرد^۵
سحرگاه که از خواب بیدار می‌شود، تأثیر خواب دوشین، خرد خفته‌اش را بیدار و دلش را گنجینهٔ اسرار کرده است:

دلم مخزن گنج اسرار گشت خرد را سر خفته، بیدار گشت^۶

۱- همان جا.

۲- ابن حسام خوشفی، خاوران‌نامه، به تصحیح حمیدالله مرادی (پایان نامه فوق لیسانس) دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، بهار ۱۳۷۸، ص ۴۹.

۳- همان جا.

۴- همان جا.

۵- همان جا.

۶- همان جا.

شاعر خوشنی اقرار می‌کند که ارتباط روحانی و رؤیایی اش با فردوسی، موهبت سخنوری، خرد ورزی و نهایتاً سرودن خاوران‌نامه را به او بخشیده است. این خواب یادآور خوابی است که فردوسی، پیشتر دیده و در آن دقیقی رسالت ادامه نظم شاهنامه را به او سپرده است.

نمود دیگر از اعتقاد ابن حسام به رؤیای صادق و صالح، ارتباط روحانی علی^(ع) با پیامبر^(ص) در خواب می‌باشد. هرگاه گره و ابهامی در کار پیش می‌آید، پیامبر خدا، طریق گشایش و رفع آن را، در خواب بر علی^(ع) می‌نمایاند.

یکی از این موارد هنگامی است که حضرت علی، پس از غلبه بر «قهرمان»، نگران حال «مالک»، «قنبر» و «میر زنه‌ارخوار» می‌شود. آن شب، علی^(ع) با دلی پر غم به بستر می‌رود و پس از لحظاتی بیداری، خوابش می‌برد. در خواب، رسول الله را می‌بیند که پس از احوالپرسی و تیمارخواری، نشانی سرداران اسلام را چنین باز می‌گوید:

| | |
|--|---|
| حصاری است بر تیغ کوهی بلند | بدو اندرون، آدمی خوار چند |
| بدان کوه با میر زنه‌ارخوار | برون رفت مالک به دریا کنار ^۱ |
| آن‌گاه پیامبر خدا به علی ^(ع) دستور می‌دهد که: | |

| | |
|----------------------------------|---|
| توبوالمحجن گرد را این زمان | روان کن به پیکار آن مردمان ^۲ |
| و در مورد «پیروز بخت» می‌فرماید: | |

| | |
|--|---|
| همان نامور شاه پیروز بخت | ز کشتی به ساحل کشیده است رخت ^۳ |
| سپس به علی ^(ع) توصیه می‌کند که: | |

| | |
|-----------------------------|--|
| نورا رفت باید به کوه بلور | که قنبر برون رفت از آن آب شور ^۴ |
| رسیده است نزدیک آن کوهسار | همیدون ز اسلامیان ده هزار |
| بین تا نهاده بر آن کوه چیست | باید ز بهر منت بنگریست ^۵ |

ابن حسام باور دارد که عالم خواب، عالمی روحانی است و ارواح، به ویژه ارواح پاک، با یکدیگر ارتباطی راستین و تعیین کننده دارند. این عالم اسرارآمیز، بالاتر و برتر

۱- همان جا

۱- همان، ص ۲۳.

۲- همان جا

۳- همان جا.

۳- همان جا

۴- همان جا

۵- همان جا

از عالم بیداری است و در این گستره نامتناهی، نه تنها به پرمشهای دشوار، پاسخ داده می‌شود، بلکه رهنمودها و ارائه طریقها به نحوی روشن به پاکدلان القا می‌گردد تا مانع سردرگمی، اشتباه و کجروی احتمالی آنان شود.

نکته دیگری که در برخی از رؤیایها و از جمله رؤیای اخیر حضرت علی^(ع) جلب نظر می‌کند، این است که گاهی رسول اکرم علاوه بر رفع ابهام و إشکال، با تأکید بر یک دستور، موافقت و همسویی خود را با علی^(ع) در فتوحاتش، تصریح می‌کند و آن بخش خاص را رسالتی ویژه از جانب خویش می‌شمارد. مثلاً در بیت زیر، از علی^(ع) می‌خواهد که بنا به فرمان او و برای خاطر او تفتحص کند و از آنچه بر بالای کوه قرار دارد، آگاه گردد:

ببین نا نهاده بر آن کوه چیت ببايد ز بهر منت بنگريست

در حادثه‌ای دیگر، کشتی «مالک» بر اثر باد ناموافق، به سوی «طلسم دال» تغییر جهت می‌دهد و مالک علی^(ع) رغم منع همراهان، برای آگاه شدن از راز خروشهای شبانه، از کوه بالا می‌رود و از دو جهت گرفتار حادثه می‌شود: از یک سو، پس از رویه‌رو شدن با مار، ازدها و پیل شیفته، به افسون «زال»، دچار می‌گردد و از سوی دیگر، «گلنار»، زین کافری که قبلاً منافقانه تظاهر به اسلام نموده است، اینک غیبت مالک را غنیمت شمرده، عمر و امیه را به بند می‌کشد و کشتی را به حرکت در می‌آورد تا مالک، بی‌یاور و تنها و بدون کشتی، در بلای زال بماند. همه این ماجراها در شرایطی به وقوع می‌پیوندد که علی^(ع) بابتی خبری کامل، نگران و منتظر یاران سفر کرده خویش است.

حضرتش از این که نمی‌داند چه به روز مالک، عمر و امیه و فتاح آمده است، اندوهگین و سردرگم گشته و در این دلگیری و ملال، سر بر بالش غم می‌گذارد. آن شب، چون شبهای ناگوار دیگر، رسول حق به خوابش می‌آید و با نمودن اسرار و بازگفتن حال کشتی نشینان، او را از سرگردانی می‌رهاند:

چو افکند تهماس کشتی بر آب چنان دید حیدر، همان شب به خواب
که پیغمبرش پیشباز آمدی به نزدیک حیدر فراز آمدی
به خواب اندرون، حیدر نامدار ز دیده بیفشاند سر رخ نثار

چو دید آفتاب دلرای او بفتید چون سایه در پای او^۱
پیامبر (ص)، از حال مالک چنین خبر می دهد:

پیمبر سرآوردش اندر کنار بدو گفت کای شیر دلدل سوار
ز مالک نداری همانا خبر که مر پهلوان را چه آمد به سر
به گرد حصار طلسمات دال فروماند ناگه به دستان زال^۲
و نیز دربارهٔ عمر و امیه و فتاح می گوید:

همه قصهٔ عمر و فتاح باز به حیدر نمود آشکارا ز راز^۳
در خاوران نامه، بارها، علی (ع)، پیامبر خدا را به خواب می بیند و این خوابها، به صورت یک روند نسبتاً منظم، خواننده را به وجود و الزام خود، عادت می دهند.

همهٔ این خوابها به نحوی بسیار طبیعی، حقیقی و مثبت اتفاق می افتند و اکثر آنها به دنبال ایجاد یک گره کور جنگی، گم شدن یکی از سرداران اسلام و یا طولانی شدن مبارزهٔ شیر حق با حریفی کافر، رخ می دهد. در چنین مواردی، معمولاً علی (ع)، بعد از مدتی عبادت و تفکر، پاسی از شب گذشته، با دلی شکسته و اندیشناک می خوابد و بلافاصله، پیامبر (ص) را می بیند که با لبی پر تپشم، دستی نوازشگر و کلامی امیدبخش، او را از نگرانی درآورده و گره‌های بسته را برمی گشاید.

یکی دیگر از خوابهای پر معنا، شگفت‌انگیز و نکته‌دار علی (ع)، شبی اتفاق می افتد که روز آن، در مصافی طولانی، فرسایشی و بی‌نتیجه گذشته است و علی (ع) از این، که نتوانسته صلصال، این دشمن قوی و منحوس را بشکند، بسیار غم‌زده و بی‌خور و خواب گردیده است:

شب آمد، ز غصهٔ نخفت و نخورد همه شب ز اندیشه، اختر شمرد^۴
سرانجام، سحرگاهان، لحظه‌ای کوتاه خوابش می برد؛ لحظه‌ای که بی‌گمان، از پیش برای این گشایش، تعیین شده است:

سحرگه، زمانی فروشد به خواب بیاسود تا شعله زد آفتاب^۵

۱- همان، ص ۲۱۷.

۲- همان جا

۳- همان، ص ۴۲۴.

۴- همان جا

۵- همان جا

به خواب اندرون، مصطفی (ص) را بدید
 مصطفی (ص) پس از دلجویی، از مرتضی (ع) می پرسد که:
 چرا تیغ را بر زمین افکنی
 در ابرو از این خشم، چین افکنی^۲
 و یادآوری می کند که هیچ کاری بدون امر پروردگار، انجام نمی شود:
 که بیرون ز فرمان پروردگار
 همانا که برگی نیفتد ز بار^۳
 پیامبر خدا، با تکیه بر «اجل معلوم و روزی مقسوم»، کارگر نشدن تیغ علی (ع) را بر
 صلصال، توجیه الهی می نماید:
 بر او گرانند تیغ تو کارگر
 هنوزش زمانه نیامد به سر^۴
 و برای تأکید بیشتر بر مشیت الهی و تقدیر آسمانی، رزمش را با «ابوالمحجن»، به او،
 یادآوری می کند:

بندیش از آن شب که هفتاد بار
 زدی بر برو تارک و ترک او
 ابوالمحجن گُرد را ذوالفقار
 ولیکن نبود آمده، مرگ او
 چو او را زمانه نبود اسپری
 نبود کارگر، ضربت حیدری^۵
 و آن گاه، مثل همیشه، به علی (ع)، نوید پیروزی و بهروزی می دهد:

مخور غم، دل خویش را شاد کن
 روان را ز بند غم آزاد کن
 که فرجام کار تو پیروزی است
 ز پیروزی روز بهروزی است^۶
 مطلب قابل تأمل دیگر که به عنوان یک شاخصه می توان از آن یاد کرد،
 هشدارهای باز دارنده ای است که در لحظه های حساس و درست هنگامی که علی (ع) در
 معرض خطا یا خطر قرار می گیرد، به وی داده می شود. این هشدارها که حیاتی و نجات
 بخشند، از وقوع حوادث زیانبار و غیر قابل جبران، جلوگیری می کنند. یکی از این
 اخطارهای سرنوشت ساز، زمانی است که علی (ع) با صلصال پیمان می بندد که به شرط
 ترک «شیوه خصم و کین» و در صورت رهایی بندیان اسلام که پیشتر، به دست صلصال
 گرفتار شده اند، طلسم حصار زرین را بگشاید و مال و خواسته بی حد و حصرش را به

۱- همان جا

۳- همان جا

۵- همان جا

۲- همان جا

۴- همان، ص ۲۲۵

۶- همان جا

صلصال تسلیم نماید. صلصال این میثاق را می پذیرد ولی رهایی بندیان را به بعد از گشودن طلسم و تحویل دژ و خواسته، مشروط می کند. آن شب، نبی اکرم به خواب علی آمده، او را از مکر و نفاق صلصال پیمان شکن آگاه می کند:

ولی نسیک مشمر بدانندیش را ز صلصال ایمن مدان خویش را

فرب است پیمان و پیوند او سر اندر نیاری به سوگند او^۱

و سپس بشارت می دهد که مرگ صلصال کافر به دست توانای او خواهد بود:

هم آخر به دست تو یابد زمان زمان چون بیاید، نیابد زمان^۲

پس از چندی، نوید مرگ صلصال به حقیقت می پیوندد و هنگامی که لشکر اسلام برای تصرف گنجهای حصار زرین به داخل دژ می روند، هیچ اثری از آن گنج بی بدیل نمی یابند. بار دیگر، راهنمایی و راهگشایی پیامبر، علی (ع) را در رسیدن به غنایم جنگی حصار زرین توفیق می بخشد. رسول حق به او می گوید:

مرنجان روان را و مفرای رنج دل آسوده دار از پی کار گنج

تو آن گنج کز بام زرین حصار فرستاده بودی به دریا کنار^۳

به آب اندر افگند صلصال دال تو را من بسم سوی آن مال، دال

و محل گنج را، چنین نشانی می دهد:

چو بر دامن شهر زرین حصار رسیدی، نگه کن به دریا کنار

بدان جا که برخیزد از آب جوش چو آن جا رسیدی، نگه دار هوش

برانگیز غواص و از آب، زر برون آر و بر رفته ها، غم مخور^۴

موارد اخیر، همه شواهدی بودند بر ارتباط مردان حق و اتصال روحانی آنان در عالم اسرارآمیز خواب. و اما دسته دیگر از رؤیاهای خاوران نامه آنهایی است که حکایت از شمول تأیید الهی و ارشاد محمدی بر جانهای مستعد کسانی می کند که غیر مسلم و مشرکند. یکی از این موارد، رؤیای خجسته و به حقیقت پیوسته «گل اندام» دختر «کامگار» می باشد. «گل اندام» که اینک، بندی یک عاشق کافر است، خود را به «فتاح»

۱- همان ۴۶۱.

۲- همان جا

۳- همان، ص ۵۱۲

۴- همان جا

سردار اسلام که در لباس رهبانان به قرارگاهش راه یافته، چنین معرفی می‌کند:

منم دختر نامور کامگار وزیر گرانمایه شهریار

شبی مصطفی (ص) را بدیدم به خواب جمالی فروزنده چون آفتاب

پس دیرتم اسلام و آیین او دلم تازه گشت از ره دین او^۱

او به فتاح می‌گوید که مژده همسری «ابوالمحبین» را هم در همین خواب، از پیامبر شنیده است:

مرا گفتم، ابوالمحبین نامدار که او بود خواهد تو را جفت و یار^۲

«گل اندام» مطابق بشارت پیامبر، قبل از گرفتاری، به ازدواج «ابوالمحبین» درآمده است و حال تفکر اسلامی او و پایبندیش به شوی مسلمان، حصار حنین پیرامونش کشیده که او را از اغوای دلباخته کافر مصون می‌دارد.

خوابهایی که منجر به رستگاری گمراهان و مشرکان می‌گردد، در ادبیات مذهبی و عرفانی ما سابقه دار است. شیخ صنعان عطار نیشابوری که مقیم حرم کعبه، صاحب کرامات و «قدوة اصحاب» است، چند شب پیاپی، در خواب می‌بیند:

کز حرم در رومش افتادی مقام سجده می‌کردی بتی را بر دوام^۳

و پیر اوستاده که به معنی دار بودن خوابش، ایمان راسخ دارد، به مریدان می‌فرماید:

می‌باید رفت سوی روم زود تا شود تعبیر این معلوم، زود^۴

و سرانجام می‌بینیم که بعد از یک سلسله آزمایش و امتحان سخت، نه تنها شیخ، از خطر می‌رهد، بلکه ترس زاده زیاروی نیز، با خوابی ملکوتی، به حق می‌رسد. آن خواب چنین است:

دید از آن پس دختر ترسا به خواب کساوفتادی در کنارش آفتاب

آفتاب، آن‌گاه، بگشادی زبان کز بی شیخت روان شو این زمان

مذهب او گیر و خاک او بباش ای پلیدش کرده، پاک او بباش^۵

۱- همان، ص ۱۹۷.

۲- همان جا

۳- شیخ فریدالدین عطار، منطق الطیر، به اهتمام سید صادق گوهرین شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم، ۱۳۷۱، ص ۶۸. ۴- همان جا

۵- همان، صص ۸۵ و ۸۶.

و چون بیدار می شود، «درد طلب» که از تأثیر آن خواب، در جانش نشسته، او را به دنبال شیخ می کشاند و چون به شیخ می رسد، می گوید:

بر فکندم تو به تا آگه شوم عرضه کن اسلام تا باره شوم^۱
چنین تقدیر کرده اند که «نوباوه ای» زیبا و ترساکیش، این «خاکدان پر صداع» را با رستگاری، وداع کند.

«شاه سمک»، نمونه دیگری است از قهرمانان خاوران نامه که گرچه در آغاز کار مسلمان نیست، ولی مورد عنایت حق قرار گرفته، و به برکت خوابی فرخنده که وصفش را از زبان ابن حسام می شنویم، خود و لشکرش، به صراط مستقیم، هدایت می شوند:

چنان دید شاه سمک، شب به خواب که آتش گرفتی، همه روی آب
ز سوزنده آتش، بر آمد شرار که یک بار آتش گرفت آن حصار
جوانی پدیدار شد خوش خرام به رخسار مانند ماهی تمام^۲
سپس این مظهر جمال حق، در این شب مقدس و در این رؤیای آسمانی، شاه سمک را مورد تفقد قرار می دهد:

گرفت آن سر دست فرزانه را به خویشی پذیرفت بیگانه را^۳
«شاه سمک» شیفته این آشنای ناشناس می گردد:

چو شاه سمک دید بازار او به صد دل شد از جان، خریدار او^۴
و نام این هادی فرخنده را از او می پرسد:

چه نامی که مولای نام توأم تو را، ناخبریده، غلام توأم^۵
آفتاب حق چنین پاسخ می دهد:

بدو گفت هستم رسول خدای منم گمراهان را همه رهنمای
مسلمان شو و دین من در پذیر ره کفر بگذار و اسلام گیر^۶

پیداست که جان شیفته شاه سمک، دعوت نبی اکرم را لیبیک گفته، و به اسلام مشرف می گردد:

۱- همان، ص ۳۷.

۲- خاوران نامه، ص ۳۳۵.

۳- همان جا.

۴- همان جا.

۵- همان جا.

۱- همان، ص ۳۷.

۲- همان جا.

۳- همان جا.

۴- همان جا.

بدین مزده شاه سمک شادگشت مملسان شد، از دوزخ آزاد گشت^۱
 و بعد از او سپاهش هم یکسره اسلام می آورند:
 سپاهش سراسر مسلمان شدند. بر او یک به یک آفرین خوان شدند^۲
 «دختر ترسای» شیخ صنعان و «شاه سمک»، مصداق «گوشه چشم» کسانی هستند که
 «خاک رابه نظر کیمیا» می کنند و «مس وجود» را به نیم نظر به «زرناب» بدل می سازند.
 مطلب قابل توجه و غور دیگر در این رؤیاهای، این است که چه در خاوران نامه و چه
 در سایر مآخذ دینی و عرفانی ما، تصویر رسول اکرم، در تمامی رؤیاهای اعم از خوابهای
 علی^(ع) و سایر مؤمنان و یا افراد غیر موحدی که مقبول درگاه حق واقع می شوند. با روی و
 موی زیبا و معطر، قامتی سروسازان، رفتاری کبک و ش، تبسمی نمکین و درخششی
 خورشیدوار، ترسیم می شود. این امر حجتی بر زیبا پسندی عارفانه شعرای عارف ما
 می باشد. و نیز از یک سو به نظریه توری عارفان اشرافی و از سوی دیگر به سخن «اللَّهُ
 جمیلٌ و یحبُّ الجمال» نظر دارد.

حسن و جمال پیامبر در خواب شاه سمک، چنین توصیف شده است:

| | |
|-----------------------------|-------------------------------------|
| جوانی پدیدار شد خوش خرام | به رخسار مانند ماه تمام |
| به سنبل، گل تازه را داده آب | به شب سایبان بسته بر آفتاب |
| خم پر چمش حلقه بر پشت پای | ز زلفش صبا بر چمن عطرسای |
| تبسم کنان با هزاران نمک | بیامد به نزدیک شاه سمک ^۳ |

علی^(ع) رسول الله^(ص) را چنین در خواب می بیند:

| | |
|---------------------------|--|
| رخ مصطفی دید چون آفتاب | بر او سایبان بسته از مشک ناب |
| ز عنبر مسلسل دو مشکین رسن | بر آن روی نیکو به وجه حسن ^۴ |

و در خوابی دیگر:

| | |
|---------------------------|--------------------------------------|
| به شب آفتابی به خواب آمدش | بدان سان که در دیده آب آمدش |
| رخ روشن مصطفی را بدید | به شب آفتاب صفا را بدید ^۵ |

۱- همان جا.

۲- همان، ص ۳۳۶.

۳- همان، ص ۳۳۵.

۴- همان، ص ۴۶۱.

۵- همان، ص ۵۱۲.

